

نکته‌ای کلی

مباحثی که فعلاً بررسی می‌شود و جواب داده می‌شوند، بحث‌های فردی هستند یعنی ما فعلاً در صدد این مطلب هستیم که این موارد فی نفسه صحیح است یا نه؟ به طور مثال فی نفسه برای وکالت شخصیت حقوقی و وجه تضمین، می‌توان وجه صحت شرعی بیاوریم یا خیر؟ به عبارت دیگر: ما در این مباحث کاری به عناوین دیگر و معیارهایی همچون سیاست‌های اقتصادی کشور، سیاست‌های اقتصادی نظام اسلامی به نحو کلی و یا نفع و ضرر کشور، نداریم بلکه حتی کاری به نظام ارزشی اسلام یا سازگاری این مباحث با نظام اخلاقی اسلام نداریم بلکه صرفاً من حیث هو هو مباحث بورس و قراردادهای آن را بررسی می‌کنیم که صحیح و مشروع هستند یا خیر؟

ادامه بحث

بحث در ابهاماتی است که در شرط ضمن عقد که در قرارداد آتی مطرح شده است، که باید دید این ابهامات حل می‌شود یا خیر؟

بررسی وکالت شخص حقوقی

یکی از ابهامات، بحث وکیل شدن شخص حقوقی - کارگزار یا اتاق پایاپای - است، که خود دارای دو بحث اصلی است:

۱. آیا شخص حقوقی امکان وکیل شدن دارد؟

۲. آیا وکالت با شرط نتیجه محقق می‌شود؟

برای پاسخ به سوال اول در جلسه گذشته راه حل فی الجمله ای بیان شد، اما راه کار اساسی، استفاده از بعضی ادله مشروعیت شخص حقوقی است.

دلیل: دلالت التزامیه عمومات و اطلاعات ادله صحت معاملات

در این دلیل ما می‌خواهیم با توجه به لازمه ادله صحت بیع، دو مطلب را نتیجه گیری کنیم:

۱. مشروعیت وکالت شخصیت حقوقی

۲. صحت و مشروعیت وکالت به واسطه شرط به نتیجه

البته بسیار واضح است که ما نمی‌گوییم وکالت بیع است، بلکه می‌خواهیم از لازمه ادله صحت بیع، مشروعیت موارد بالا را نتیجه گیری کنیم، به این بیان که:

قبلاً در ادله مشروعیت شخصیت حقوقی گفته شد که بورس دو نوع فعالیت انجام می‌دهد:

۱. واسطه در نقل و انتقالات است و محل عرضه و خرید است.

۲. به عنوان شخصیت حقوقی طرف معامله قرار می‌گیرد به این معنا که ابزار و وسائلی را برای خودش معامله می‌کند مثلاً ماشین بر مدیر عاملش می‌خرد یا اینکه در شرکت های دیگر سرمایه گذاری می‌کند.

۱. توجه (مخصوصاً پایگاه های خبری ای که مطالب را به درستی منعکس نمی‌کنند): استاد بورس و وکالت را بیع نمی‌دانند بلکه در صدد هستند از لازمه ادله بیع استفاده کنند یعنی از لازمه صحت بیع شخصیت حقوقی استفاده کنند که هم مالک است و هم وکالتش صحیح است.

پس بورس علاوه بر سایر فعالیت‌هایش، معامله هم برای خودش انجام می‌دهد فلذا عرفاً می‌گویند که بورس (چه سازمان بورس و چه شرکت بورس یا نهاد کارگزاری و...) بیع کرد مثلاً ساختمانی را خرید یا فروخت، پس با بورس - به عنوان شخصیت حقوقی - معامله می‌شود و عرفاً به آن بیع می‌گویند.

پس با توجه به اینکه موضوع دلیل «احلّ الله البیع» بیع عرفی است و این معامله ای که بورس انجام داد، عرفاً بیع است، فلذا موضوع دلیل «احلّ الله البیع» شامل این معامله نیز می‌شود فلذا این بیع صحیح می‌شود.

لازمه صحت این بیع، این است که شخصیت حقوقی‌ای که طرف معامله است، مالک می‌شود، زیرا معنا ندارد که معامله صحیح باشد ولی این اشخاص حقوقی که طرف معامله هستند، مالک نشده باشند.

و این مالکیت یعنی شرعاً شخصیت حقوقی اعتبار دارد.

همین استدلال را در بحث و کالت بیان می‌کنیم:

مقدمه اول: شخصیت‌های حقوقی که در سازمان بورس هستند مثل نهاد کارگزار و کیل مردم - فروشنده یا خریدار- می‌شوند و برای مردم معامله انجام می‌دهند.

مقدمه دوم: این معاملات عرفاً معامله است یعنی عرفاً می‌گویند این کارگزار فلان جنس را برای فلان شخص، خرید؛ پس عرفاً بیع محقق شده است.

مقدمه سوم: موضوع ادله «احلّ الله البیع» بیع عرفی است فلذا این بیع ها نیز صحیح است.

مقدمه چهارم: اگر و کالت در اینجا باطل باشد، بایستی بیع هم باطل باشد.

نتیجه: از اینکه این بیع ها صحیح هستند، کشف می‌کنیم که و کالت کارگزار در این جا نیز صحیح بوده است. به عبارت دیگر:

لازمه صحت بیع در این موارد، صحت و کالت این اشخاص حقوقی است.

پس دلالت التزامیه «احلّ الله البیع» با توجه به این که موضوع عرفی است، دلالت دارد بر صحت و کالت شخصیت حقوقی.

و با همین دلیل هر دو مدعا اثبات می‌شود، زیرا در این جا و کالت شرط نتیجه بوده است و اگر این شرط نتیجه نمی‌توانست و کالت را محقق کند، می‌بایست که و کالت باطل باشد و در نتیجه بیع هم باطل باشد، در صورتی که «احلّ الله البیع» دلالت بر صحت این بیع دارد، پس

لازمه اش این است که و کالت فی البین که با شرط نتیجه بیان شده است، هم صحیح باشد.

پس شخصیت حقوقی و کیل می‌شود ولو به صورت شرط به نتیجه.

پس با همین استدلال اثبات می‌کنیم تمام شخصیت‌های حقوقی می‌توانند و کیل بشوند و این مطلب مختص به بحث بورس نیست بلکه مثلاً شامل بانک و معاملاتی که بانک در آن و کیل انجام آن می‌شود - مثل جایی که و کیل می‌شود برای گرفتن تسهیلاتی برای مردم، نه جایی که خودش به مردم تسهیلات می‌دهد - نیز می‌باشد.

پس شخصیت حقوقی، قابلیت و کالت دارد، فلذا دیگر فرقی ندارد که در چه امری و کیل بشود در بیع یا تسویه حساب و یا اباحه تصرف و...

بورسی شرط وجه تضمین

ابهام دیگری که در بحث شروطی که در ذیل قرار داد آتی در قالب شرط ضمن عقد مطرح شده است، شرط وجه تضمین است که از جهاتی مورد بحث و اشکال قرار گرفته است:

اشکال اول: غرری بودن وجه تضمین

قبلاً بیان شد و گفتیم که:

اولاً: ما از ادله غرر به صورت جزمی، استظهار بطلان یا حرمت نمی‌کنیم. (بلکه امر مردد بین حرمت و بطلان و کراهت است.) مگر اینکه کسی بخواهد به استظهار فقها از این ادله تمسک کند، که جواب آن این است که استظهار فقها برای ما حجت نیست و قول آن‌ها مدرکی است فلذا ما نیز تابع دلیل هستیم.

ثانیاً: با توجه به استعمالات غرر، این واژه در خدعه و حيله و فریب ظهور دارد نه در خطر یا خطر ناشی از جهالت که بتواند شامل بحث ما بشود و در قرارداد مورد بحث، خدعه و فریب مطرح نیست.

نتیجه: این اشکال به شرط وجه تضمین وارد نیست.

اشکال دوم: مخالف کتاب بودن این شرط

روایاتی که از آن‌ها لزوم وفای به شرط را استفاده کردیم، دارای دو قید بودند:

۱. شرط مخالف کتاب نباشد.

۲. شرط منجر به حلال شدن امر حرام نشود.

و این شرط وجه تضمین در بحث ما، هم مخالف کتاب است و هم تحلیل حرام است.

بررسی اشکال دوم

این اشکال چند مقدمه دارد که هر کدام باید به تفصیل بیان شود تا جواب این اشکال داده شود:

مقدمه اول: وقتی به روایات دال بر لزوم وفای به شرط در باب ۶ از ابواب خیار در وسائل الشیعه رجوع می‌کنیم، ۴ روایت داریم که شرط نباید مخالف کتاب باشد و اگر شرطی مخالف کتاب بود، باطل است و در آخر بحث یک روایت بیان شده است که اگر شرطی حلال را حرام کند، باطل است:

روایت اول باب:

مرحوم شیخ باسناده عن الحسن بن سعید عن النضر بن سويد عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله ع قال: **المسلمون عند شروطهم إلا كل شرط خالف كتاب الله عز وجل فلا يجوز.**
و رواه الصدوق باسناده عن عبد الله بن سنان مثله .

روایت پنجم باب که قبلاً نکات سندی آن بیان شده است:

مرحوم شیخ باسناده عن الصفار عن الحسن بن موسى الخشاب عن غياث بن كلوب عن إسحاق بن عمار عن جعفر عن أبيه ع أن

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص: ۱۶: باب بُبُوتِ خِيَارِ الشَّرْطِ بِحَسَبِ مَا يَشْتَرِطَانِهِ وَ كَذَا كُلُّ شَرْطٍ إِذَا لَمْ يُخَالَفْ كِتَابَ اللَّهِ

۲ (۴) - التهذيب ۷-۲۲-۹۳.

۳ (۵) - الفقيه ۳-۲۰۲-۳۷۶۵.

عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع كَانَ يَقُولُ مَنْ شَرَطَ لِامْرَأَتِهِ شَرْطًا فَلَيْفَ لَهَا بِهِ فَإِنَّ الْمُسْلِمِينَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ إِلَّا شَرْطًا حَرَمَ حَلَالًا أَوْ أَحَلَّ حَرَامًا.

مقدمه دوم: خدای متعال در قرآن می‌فرماید:

البقرة: ۱۸۸ وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ.

النساء: ۲۹ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ.

پس اگر شرطی «اکل مال به باطل» باشد، ارزشی ندارد و مخالف کتاب و تحلیل حرام است.

مقدمه سوم:

شرط وجه تضمین، اکل مال به باطل است فلذا مخالف کتاب و تحلیل حرام است.

توضیح مقدمه دوم: معنای «اکل مال به باطل»

احتمال اول: اگر «اکل مال به باطل» به معنای **مال را بدون هیچ عوض خوردن** باشد، در مورد شرط وجه تضمین دو فرض داریم:

فرض اول: اگر شرط **ضمن همین قرارداد آتی** یعنی همین معاهده باشد:

در اینجا دو طرف قرارداد، در ضمن همین قرار داد شرط کرده اند که اگر در آخر به معاهده خود عمل نکردند و فروش نکردند، این وجه تضمین مال کسی باشد که وظیفه‌اش را انجام نداده است و نکول کرده است یا اینکه هیچ یک نکول نکرده‌اند بلکه هر دو تصمیم گرفته‌اند که تسویه نقدی کنند، یعنی مابه التفاوت قیمت را می‌گیرد و قرارداد را تمام می‌کنند یعنی بدون هیچ عوضی مابه التفاوت قیمت روز شروع قرارداد نسبت به قیمت فعلی را می‌گیرد، به طور مثال در زمانی که هر سکه به قیمت ۱ میلیون تومان بوده است قرارداد می‌بندند که ۶ ماه دیگر ۱۰ سکه از طرف دیگر به قیمت ۲ میلیون تومان خریداری کند ولی در زمان موعود هر سکه ۴ میلیون شده است، در صورت تسویه نقدی خریدار از فروشنده بدون هیچ عوضی ۲۰ میلیون دریافت می‌کند و این همان پول بدون عوض و اکل مال به باطل است. حال اگر اکل مال به باطل، حرام باشد؛ این شرط تحلیل حرام است فلذا ذیل روایت اسحاق بن عمار قرار می‌گیرد و هم چون قرآن از این کار نهی کرده است، شرط مخالف قرآن نیز می‌شود.

و اگر اکل مال به باطل، به معنای تملک مال غیر و مال مردم خوری باشد، در این جا این شرط مخالفت کتاب است و ذیل ۴ روایت اول قرار می‌گیرد، زیرا که قرآن می‌فرماید در صورتی که مال مردم را بدون عوض تملک کردید، مالک نمی‌شوید در حالی که این قرار داد شما می‌خواهد در آخر این قرارداد با همین شرط بدون هیچ عوضی، مالک مال مردم بشوید.

فرض دوم: شرط **ضمن بیع و عقد لازم دیگری** است:

در اینجا دو طرف قرارداد، در ضمن عقد لازم دیگری شرط کرده اند که اگر در آخر یکی از طرفین نکول کرد یا قرار بر تسویه نقدی شد، مابه التفاوت قیمت را می‌گیرند و قرارداد آتی را تمام می‌کنند.

مثال: عقد معاهده را به صورت مطلق منعقد کرده‌اند، سپس عقد بیع جداگانه‌ای انجام داده‌اند و در ضمن آن وجه تضمین را شرط کرده‌اند. در این فرض، این شرط، ضمن عقد بوده است فلذا هر چند این شرط جزء عوض محسوب نمی‌شود ولی مجانی هم نبوده است و شرط در

۱ (۴) - التهذيب ۷- ۴۶۷- ۱۸۷۲، و آورده فی الحديث ۴ من الباب ۴۰ من أبواب المهور.

این بیع مؤثر بوده است پس این شرط اکل مال غیر بدون عوض محسوب نمی‌شود، پس دیگر این پول وجه تضمین که به یکی از طرفین می‌رسد، بدون عوض نخواهد بود بلکه در قبال یک معامله‌ای این پول به دست او رسیده است و بدون عوض و بادآورده نبوده است.

به طور مثال در غیر بورس در ضمن عقد بیع شرط می‌کنیم که خریدار مثلاً یک میلیون تومان به شخص ثالثی بدهد، پولی که شخص ثالث می‌گیرد آیا اکل مال به باطل برای او محسوب می‌شود یا خیر؟ اگر در این مثال گفتیم اکل مال به باطل نیست و فقها آن را قبول کردند - که عرف و عقلاء نیز اینگونه‌اند که این پول را بلا عوض نمی‌دانند و در مقابل چیزی می‌دانند ولو آن چیز مربوط به طرفین عقد بوده و کاری به این شخص ثالث نداشته است - در این جا نیز اکل مال به باطل نیست.

فلذا در این صورت این شرط، مصداق «اکل مال به باطل» نمی‌شود پس این شرط مخالف کتاب نیست و واجب الوفاء می‌شود.

پس باید تفصیل داد و گفت:

✓ اگر شرط وجه تضمین ضمن همین قرارداد آتی بوده است، چون بدون عوض مال به او می‌رسد، مصداق اکل مال به باطل است فلذا این شرط باطل است و واجب الوفاء نیست.

✓ اگر شرط وجه تضمین ضمن عقد دیگری باشد، از جهت «اکل مال به باطل» بودن، اشکالی ندارد و واجب الوفاء است.

احتمال دوم: اگر «اکل مال به باطل» به معنای اکل مال بلا عوض نباشد بلکه به معنای **اکل مال بسبب باطل** باشد که نوع فقها نیز این آیات را به این معنا گرفته‌اند یعنی به سبب باطل - مثل قمار، شرط بندی و بیع باطل - مال مردم را تملک نکنید. پس در آیه می‌فرماید اسباب باطل را به عنوان سبب تملک قرار ندهید، که خود دو احتمال دارد:

✓ اسباب باطل عرفی: مسلماً در بحث ما این شرط، سبب باطل عرفی نیست زیرا که عقلاء این شرط را قرار می‌دهند و بر اساس آن عمل می‌کنند، پس از این جهت این شرط مشکلی ندارد فلذا آیه «لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل» شامل آن نمی‌شود، فلذا مخالف کتاب و تحلیل حرام نیست.

✓ اسباب باطل شرعی: این نکته - که سبب شرعی مقصود است یا سبب عرفی - در مباحث دیگری همچون معاطات اثر دارد ولی در بحث ما فرقی ندارد زیرا که خود شارع فرموده است که «المومنون عند شروطهم» پس یکی از اسباب شرعی که خود شارع مطرح کرده است، شرط است.

پس شرط هم عرفاً و هم شرعاً سبب باطل نیست.

احتمال سوم: اگر معنای «اکل مال به باطل» به معنای اعم از دو احتمال قبلی باشد و **معنای جامعی مقصود باشد**، یعنی هر جایی که مال مردم خوری صادق باشد، که در این صورت همان مباحث احتمال اول تکرار می‌شود و چون بدون هیچ جهتی مال مردم را خورده است، مصداق اکل مال به باطل به معنای مال مردم خوری محسوب می‌شود، فلذا این شرط باطل می‌شود.

بررسی احتمالات:

مؤید برای احتمال دوم:

از برخی روایات استفاده می‌شود که آیه به معنای سبب است و شامل سبب باطل می‌شود یعنی احتمال دوم، که در این صورت شرط مشکلی نخواهد داشت، که آن روایات عبارت‌اند از:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سَيْفِ بْنِ عُمَيْرَةَ عَنْ زِيَادِ بْنِ عَيْسَى قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ - فَقَالَ كَانَتْ فَرِيشٌ تَقَامِرُ الرَّجُلَ بِأَهْلِهِ وَ مَالِهِ فَنَهَاَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْ ذَلِكَ.

نهی خداوند در آیه شریفه ناظر به قماربازی است چون که قریش با مال و حتی خانواده‌شان قمار می‌کردند و آن‌ها را می‌باختند. چند روایت مرسل دیگر هم به همین مضمون داریم.

در تفسیر عیاشی نیز روایتی به این مضمون داریم که صاحب وسایل به عنوان روایت هشتم ذکر کرده است:

الْعِيَّاشِيُّ فِي تَفْسِيرِهِ عَنْ أُسْبَاطِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ فَجَاءَ رَجُلٌ فَقَالَ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ - قَالَ يَعْنِي بِذَلِكَ الْقِمَارَ الْحَدِيثَ.

وهمچنین روایت نهم نیز از تفسیر عیاشی است:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ قَالَ نَهَى عَنِ الْقِمَارِ وَ كَانَتْ فَرِيشٌ تَقَامِرُ الرَّجُلَ بِأَهْلِهِ وَ مَالِهِ فَنَهَاَهُمُ اللَّهُ عَنِ ذَلِكَ.

روایت چهاردهم از نوادر محمد بن احمد بن عیسی است:

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى فِي نَوَادِرِهِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ - قَالَ ذَلِكَ الْقِمَارُ.

بررسی سندی روایات:

روایاتی که از تفسیر عیاشی نقل شده مرسل است، فلذا قابل اعتماد نیست.

روایت آخر هم اگر مرسل هم نباشد ولی چون صاحب وسایل از نوادر احمد بن محمد بن عیسی نقل شده است که این کتاب برای ما ثابت نیست، پس سندش معتبر نیست.

پس تنها روایتی که شاید بتوان به سند آن اعتماد کرد، روایت اول است که باید از حیث سند بررسی شود:

۱ (۶) - الکافی ۵- ۱۲۲- ۱.

۲ (۷) - فی نسخه - قول الله (هامش المخطوط).

۳ (۸) - البقرة ۲- ۱۸۸.

۴. وسائل الشیعة ؛ ج ۱۷ ؛ ص ۱۶۴

۵ (۵) - تفسیر العیاشی ۱- ۲۳۵- ۹۸.

۶ (۶) - النساء ۴- ۲۹.

۷. وسائل الشیعة ؛ ج ۱۷ ؛ ص ۱۶۶.

۸ (۷) - تفسیر العیاشی ۱- ۲۳۶- ۱۰۳.

۹ (۱) - النساء ۴- ۲۹.

۱. وسائل الشیعة ؛ ج ۱۷ ؛ ص ۱۶۶.

۱ (۹) - نوادر أحمد بن محمد بن عیسی ۱۶۲- ۴۱۴.

۱ (۱) - البقرة ۲- ۱۸۸.

۱. وسائل الشیعة ؛ ج ۱۷ ؛ ص ۱۶۷

سند روایت اول:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سَيْفِ بْنِ عُمَيْرَةَ عَنْ زِيَادِ بْنِ عَيْسَى
✓ در مورد زِيَادِ بْنِ عَيْسَى دو احتمال وجود دارد:

• مجهول است که در این صورت سند مخدوش می شود.

• ابو عبيده الحذاء: ثقة است، در این صورت روایت صحیحه می شود.

✓ در مورد عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ نیز چند احتمال وجود دارد که اگر بگوییم منصرف به فرد ثقة است، روایت صحیحه می شود و إلا روایت مشکل پیدا می کند.

بررسی دلالتی روایت:

در این روایات آیه را تطبیق بر قمار کرده است، حال مقصود چیست؟ دو احتمال دارد:

✓ مجموع آیه را بر قمار منطبق ساخته است، یعنی: مالی که از راه قمار به دست می آید، چون بدون عوض است و باد آورده است، اکل مال به باطل است.

✓ باطل را بر قمار منطبق ساخته است، یعنی: قمار، سبب باطل برای تملک است.

ولی ظهور روایت در سببیت است فلذا احتمال دوم ترجیح دارد، چون در روایت آمده که نَهَى عَنِ الْقِمَارِ یعنی از قمار نهی شده است یعنی در آیه شریفه خود قمار منهی عنه است پس لا تأكلوا اموالکم بینکم بالباطل یعنی لا تأكلوا اموالکم بینکم بالقمار - البته قمار یکی از مصادیق آن است - پس روایت باطل را بر قمار تطبیق داده است، پس معنای آیه اینگونه می شود: تملک نکنید مال مردم را از راه اسباب باطله مثل قمار.

نتیجه بررسی اشکال دوم تا اینجا:

پس با توجه به روایت، در آیه شریفه مقصود سبب باطل است. (احتمال دوم)

فلذا شرط چون هم شرعاً و هم عرفاً از اسباب باطله نیست، پس شرط وجه تضمین ضمن عقد - چه خود قرارداد آتی و چه عقد دیگر - اکل مال به باطل نمی شود و از این جهت مشکلی ندارد.

در این صورت ادامه آیه که می فرماید «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» استثناء منقطع خواهد بود و صدر آیه هیچ تخصیصی نخورده است و اصلاً آبی از تخصیص می باشد و موارد «تجارت از روی تراضی» تخصصاً خارج از اسباب باطله هستند.

مؤید برای احتمال سوم:

روایت موثقه ای در وسایل نقل شده است که ممکن است نتیجه ما را مخدوش کند:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَأَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعًا عَنِ ابْنِ مَجْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ سَمَاعَةَ

۱. زیاد بن عیسی الكوفی.

۲. رجال النجاشی ص: ۱۷۰: زیاد بن عیسی ابو عبیده الحذاء کوفی ثقة

۳. وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۳۲۵

۴ (۴) - الکافی ۵ - ۹۵ - ۲، و آورد ذیلہ فی الحدیث ۵ من الباب ۲ من هذه الأبواب، و قطعة منه عن السرائر فی الحدیث ۱ من الباب ۷ من أبواب المستحقين للزكاة.

۵. چون احمد بن محمد جمیعاً است، سهل مشکلی ندارد.

قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ الرَّجُلُ مِمَّا يَكُونُ عِنْدَهُ الشَّيْءُ يَتَبَلَّغُ بِهِ وَ عَلَيْهِ دِينَ أَيْطَعُمَهُ عِيَالَهُ حَتَّى يَأْتِيَهُ اللَّهُ بِمِيسْرَةٍ فَيَقْضِي دِينَهُ أَوْ يَسْتَقْرِضُ عَلَى نَفْسِهِ فِي حُبِّ الزَّمَانِ وَ شِدَّةِ الْمَكَّاسِبِ أَوْ يَقْبَلُ الصَّدَقَةَ قَالَ يَقْضِي بِمَا عِنْدَهُ دِينَهُ وَ لَا يَأْكُلُ أَمْوَالَ النَّاسِ إِلَّا وَ عِنْدَهُ مَا يُوْدِي إِلَيْهِمْ حَقُّوْقَهُمْ إِنْ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ الْحَدِيثُ وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مَهْرَانَ وَ رَوَاهُ ابْنُ إِدْرِيسٍ فِي آخِرِ السَّرَائِرِ نَقْلًا مِنْ كِتَابِ الْمَشِيخَةِ لِلْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ سَلْمَةَ مِثْلَهُ .

یعنی با اینکه این مال، ملک خودش می باشد ولی چون بدهکار است و ویش از این پولی ندارد اگر این را مصرف کند، مصداق خوردن مال مردم می شود یعنی برای آیه معنای عام تری در نظر گرفته شده است و صدق اکل مال به باطل برای اینکه مشمول آیه بشود کافی است، یعنی عرفاً مال مردم خوری صدق کند پس منحصر در سبب باطل نیست. (احتمال سوم)

یعنی هر جایی که مال مردم خوری صادق باشد، که در این صورت چون بدون هیچ جهتی مال مردم را خورده است، مصداق اکل مال به باطل به معنای مال مردم خوری محسوب می شود، فلذا این شرط باطل می شود.

بحث این روایت را در جلسه بعد تکمیل می کنیم.

۱ (۵) - فی الفقیه ظهره (هامش المخطوط).

۲ (۶) - النساء ۴ - ۲۹.

۳ (۷) - الفقیه ۳ - ۱۸۴ - ۳۶۹۰.

۴ (۸) - مستطرفات السرائر ۷۸ - ۶.

۵ (۱) - التهذیب ۶ - ۱۸۵ - ۳۸۳.